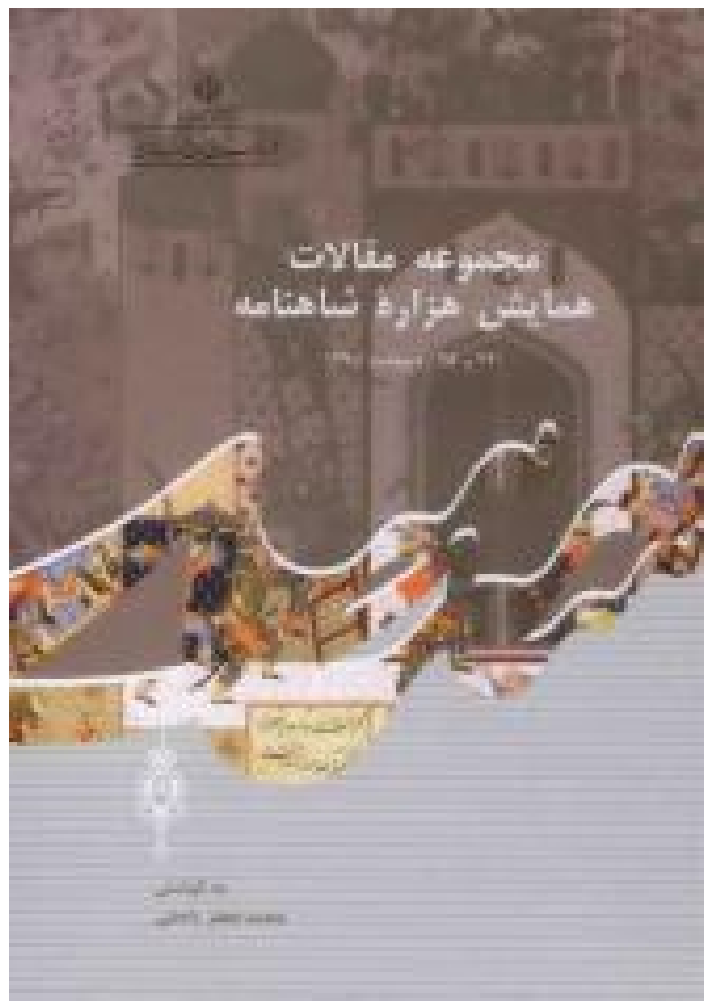


ياهو



## مجموعه مقالات همایش هزاره شاهنامه

اردیبهشت 1390

به کوشش محمد جعفر یاحقی

تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی

1392

# روایت گورانی مرگ درخت شاه جمشید

آرش اکبری مفاخر

چکیده

جمشید یکی از پادشاهان ایرانی است که مرگ ویژه‌ای دارد. او همانند یک درخت از سر تا پا اَره و پیکرش به دونیم می‌شود. مرگ جمشید با اَره بیانگر ویژگی درختی پیکر اوست که باعث شده تا او با عنوان‌هایی همچون درخت شاه جمشید و بهشتی شاخ مورد خطاب قرارگیرد. تقریباً بیشتر گزارش‌های مربوط به مرگ جمشید در یکی از این دو نکته مشترکند: اَره شدن جمشید و پیکر درختی وی. متون اوستایی، پهلوی، فارسی و عربی بیشتر بر وجود ابزار اَره و اَره شدن جمشید تأکید دارند، اما روایت‌های فارسی زردشتی، نقالی و گورانی بر مرگ درختی جمشید و پیکر درختی او تأکید دارند. تلاش این مقاله بازشناسی ویژگی درختی جمشید همراه با معرفی متن روایت گورانی، آوانگاری و ترجمه آن است.

کلیدواژه

جمشید، درخت، گورانی، ضحاک، اَره.

## مقدمه

جمشیدشاه یکی از پادشاهان ایرانی است که مرگ ویژه‌ای دارد. مرگ او با شخصیتش درهم آمیخته است به گونه‌ای که تقریباً در همه گزارش‌های مربوط به مرگ جمشید ذکر گردیده است.

در کهن‌ترین گزارش زامیادیشث (بند 46) جمشید به دست برادرش سپیتور (Spityur) اَره می‌شود (پوردادود، 1377: 1. 187؛ Geldner, 1889: II. 249).<sup>1</sup> این گزارش در سوتکرنسک از کتاب نهم دینکرد (Madan, 1911: II. 810. 12)<sup>2</sup> بدون آنکه از برادر جمشید سخنی به میان آید بازتاب می‌یابد (تفضلی، 1341: 21. 2؛ کریستن سن، 1368: 307-308 پ 70). البته در گذر از اوستا به متون پهلوی کم‌کم ضحاک نیز به داستان افزوده می‌شود.

در بندهش پس از معرفی اسپیدور و نرسی به عنوان برادران جمشید از همکاری اسپیدور با ضحاک در اَره کردن جمشید سخن به میان می‌آید (بهار، 1380: 149؛ 5. 35. 2001: Pakzad).<sup>3</sup>

در گزارش جاماسپ‌نامه دیوان نیز به اسپیدور و ضحاک افزوده می‌شوند و تمامی نیروهای اهریمنی با هم جمشید را اره می‌کنند (Modi, 1903: 4). نشانه‌ای از این همکاری اسپیدور و ضحاک در فارس‌نامه نیز باقی مانده است. بنابر این گزارش نخست اسپیدور بر جمشید شورش می‌کند، پس از آن ضحاک او را گرفته و در کنار دریای چین او را با اره به دونیم می‌کند و در دریا می‌اندازد (ابن البلخی، 1363: 33-34).

در این گزارش‌ها دو نکته مهم وجود دارد: نخست اره شدن جمشید به دست یکی از برادران خود و دیگری شیوه مرگ جمشید. اره شدن جمشید به دست برادرش در برابر ویژگی جاودانگی و برکت بخشی برادر دیگر جمشید، نرسی، در بندهش قرار می‌گیرد (بهار، 1380: 128، 129؛ Pakzad, 2001: 29. 11; 55. 5-6) که نشانه‌ای از کوتاهی عمر جم و شهریاری جهانگیر و میرنده اوست (مزدآپور، 1384: 498-496). این گزارش یکی از کهن‌ترین بن‌مایه‌های برادرکشی در اساطیر و حماسه‌های ایرانی است که بعدها این کردار و همسانی‌های آن را در مرگ رستم به دست برادرش شغاد (پورداد، 1377: 1. 187؛ راشدمحصل، 1388: 79-98) و بازتاب شخصیت نرسی را نیز در زواره، برادر دیگر رستم، می‌بینیم.

مرگ جمشید با اره نشانه‌هایی از پیوند پیکرینگی انسان با درخت دارد (نک: سرامی، 1378: 155-162؛ پورخالقی، 1387: 44-59)؛ او نیز بایستی همانند درختان از سرتا پا اره شود تا دیگر رویشی نداشته باشد. این ویژگی باعث شده تا بهرام پژدو به‌عنوان «بهشتی شاخ»<sup>4</sup>، انوشیروان مرزبان «درخت شاه جمشید»<sup>5</sup> (اونوالا، 23 / 245 / 2؛ 10 / 210 / 2) نظامی «سالخورده درخت»<sup>6</sup> (1381: 2 / 1324) و میرخواند «دو حه چمن خسروانی»<sup>7</sup> (1380: 2. 605) از او یاد کنند. تا آنجا که بنابر گزارش مجمل‌التواریخ (1318: 40، 462) ضحاک این درخت دوپاره شده را در آتش می‌اندازد و می‌سوزاند تا از آن نشانی باقی نماند.

در گزارش روایت پهلوی (Dhabhar, 1913: 31. 10, 8) تن جمشید به‌آشفتگی به دست دیوان می‌افتد (بهار، 1375: 223؛ عفیفی، 1374: 17-18؛ میرفخرایی، 1367: 42-43)<sup>8</sup>. در دستان دینیک (Anklesaria, 1976: 37. 20) به دست دیومردمان دریده می‌شود (میرفخرایی، 1367: 141) و در گزارش صدر بندهش جمشید به دست ضحاک کشته می‌شود (دابار، 1909: 31. 9، 13).

در انتقال این گزارش‌ها به متون فارسی زردشتی و عربی و فارسی (نک، صدیقیان، 1375: 120-121؛ یاحقی، 1386: 291-295) مرگ درختی جمشید برجسته می‌شود و تأکید داستان بر دو گزینه ابزار مرگ جمشید یعنی اره و پیوستگی مرگ جمشید با درخت است. در گزارش فارسی زردشتی کتاب وصف امشاسفندان جمشید به دست ضحاک اره می‌شود (اونوالا، 1922: 2 / 172 / 31)<sup>9</sup> و در روایت‌های فارسی و عربی از جمله نهاییه الارب (1375: 26) اخبار الطوال (الذینوری، 1960: 3) تاریخ بلعمی (بلعمی، 1380: 90)، غرراخبار ملوک الفرس (ثعالبی، 1963: 17) و ... تأکید بر ابزار مرگ جمشید است:

چو ضحاکش آورد ناگه به چنگ      یکایک ندادش سخن را درنگ  
به اَره‌ش سراسر به دو نیم کرد      جهان را از او پاک پر بیم کرد

(شاهنامه: 1 / 52 / 185-186)

اما در روایت فارسی زردشتی «مرگ درخت شاه جمشید» از انوشیروان مرزبان، روایت نقالی از طومار هفت‌لشکر و روایت گورانی داستان کاوه و ضحاک از شاهرخ کاکاوندی بیشتر تأکید بر پیکرینگی درختی جمشید است.

در روایت انوشیروان مرزبان پس از صدسال سرگردانی جمشید در بیابان چین، سرانجام اهریمن و ضحاک او را می‌یابند. جمشید از ترس آنها به درگاه خداوند می‌نالد. از لطف خداوند درختی دهان می‌گشاید و جمشید در آن پنهان می‌شود. اهریمن و ضحاک اره آورده و شروع به بریدن درخت می‌کنند، اما با رسیدن اره به فرق سر جمشید خورشید غروب می‌کند. روز بعد اهریمن و ضحاک برمی‌گردند و قسمت بریده‌شده درخت را پیوندیافته می‌بینند. آنها دوباره درخت را از بالا به پایین اره می‌کنند و بار دیگر با رسیدن اره به فرق سر جمشید، باز خورشید غروب می‌کند. اهریمن و ضحاک قسمت بریده‌شده درخت را به آتش می‌کشند و روز سوم اره بر سر جمشید گذاشته و او را سراسر به دونیمه می‌کنند (اونوالا، 1922: 2 / 209-210). این گونه مرگ درختی در آثار یهودی از جمله تلمود بابلی (Babylonian Talmud: Yebamoth. 49b)<sup>10</sup>، تلمود اورشلیم (Le Talmoud de Jérusalem: XI, p. 49)<sup>11</sup> (نک، کریستن‌سن، 1368: 381) و نیز در آثار اسلامی به زکریا (طبری، 1367: 1. 209؛ میدی، 1361: 6. 20) نسبت داده شده که نشانی از اصالت و درستی روایت ایرانی و دیرینگی آن - یادکرد در یشت‌ها - دارد.

در گزارش نقالی هفت‌لشکر نیز گویا ضحاک با آگاهی از پیوند پیکرینگی جمشید با درخت، نخست او را به تخته می‌بندد و سپس دستور می‌دهد تا او را اره کنند:

ضحاک در غضب شد، بفرمود تا تخته و اره حاضر کردند و شاه نامدار را بر آن تخته بست و هیچ شرم از آقا و نوکری دامنگیر آن ظالم بدکردار نشد .... پس ضحاک ظالم بدکردار بفرمود تا شاه جمشید را با اره دوسر چهارپاره کردند:

چو بر فرق جم اره دندان نهاد  
جم از صبر دندان به دندان نهاد  
اره بر فرقم نهاد و گفت: چونی؟ گفتمش:  
بر سر فرزند آدم هرچه آید، بگذرد

(افشاری - مداینی، 1377: 22-31)



پس از ذکر این مقدمه، به روایت مرگ جمشیدشاه در داستان کاوه و ضحاک سروده شاهرخ کاکاوندی به زبان گورانی از گروه شمال غربی زبان‌های ایرانی نو (بلو، 1383: 2 / 544, 555

سده‌های نخستین هجری تا به امروز در مناطق کرمانشاه و اورامان است (Minorsky, 1943: 89-103؛ صفی‌زاده، 1375: 20-22). این سرود پیوستگی ژرفی با گزارش مرگ جمشید از انوشیروان مرزبان و گزارش نقالی دارد. بدین منظور نخست متن گورانی براساس چاپ امین گجری شاهو (1380: 53-75) با تصحیحات، همراه با آوانگاری و ترجمه آورده می‌شود.

### متن گورانی

- |      |   |   |
|------|---|---|
| (1)  | شانا نقش بد، نراد نردباز                                | پای شش در بند کرد، حیلۀ دھوساز            |
|      | نیا پای بازار، اساسۀ کساس                               | دوران بی و دور، فرزند مرداس               |
|      | مرداس کار و دس، جمشید جم بی                             | مرداس پروانه، جمشید چون شم بی             |
|      | فرزند مرداس، نامش بی ضحاک                               | ضحاک ظالم، ناپاک شکاک                     |
| (5)  | قصد پدر کرد، ضحاک بی پیر                                | یک‌چاه کند نه رای، مرداس فقیر             |
|      | چند سیف و سنان، نو چاه کردش نظم                         | و کشته پدر، ضحاک عزم جزم                  |
|      | مرداس وست و چاه، ضحاک ملعون                             | بو حیلۀ مرداس، کردش سرنگون                |
|      | فرمان حق بی، قضا و قدر                                  | ضحاک پدر کشت، نیشث او جای پدر             |
|      | نه چهار اطراف، جهان کرد آشو                             | پیدا بی دوران، طرح طرز <sup>12</sup> نو   |
| (10) | سرهنگ سرکشان، جهان تمامی                                | شین و لای ضحاک، ناپاک نامی                |
|      | کردشان اظهار، رازان پنهان                               | ضحاک سالار بو، کدخدای جهان                |
|      | ضحاک کرد دوی <sup>13</sup> ، تاج و <sup>14</sup> تخت جم | جم‌بند <sup>15</sup> فرار بی، دل غمناک غم |
|      | گردنای گردون، حکم ژ جمشید سند                           | ضحاک نیشث او تخت، جمشید جم‌بند            |
|      | کناچان جم، یکی ارنواز                                   | حوریان نسب، یکی شهرناز                    |
| (15) | ضحاک ظالم، هردو و جور برد                               | اولادۀ جمشید، قتل عامش کرد                |
|      | جمشید جام‌نوش، و کاران کامل                             | فرار بی رو کرد، و ملک بابل                |
|      | پادشای کابل، مهرباب <sup>16</sup> نامش بی               | یک‌دختری داشت، جمین جامش بی               |
|      | و جمال جم، دختر عاشق بی                                 | هراسان نور، لطف ناطق بی                   |
|      | مهرباب‌شاه دختر، و جمشید بخشا                           | و حسن رضا، مهرباب نلخشا                   |
| (20) | صورت‌بند جم، ضحاک کرد آراست                             | داش و چاکران، هفت‌اقلیم کیاست             |

فرمان کردش مهر، و قرتاس سیم نامه کیانا شی، و خاس و <sup>17</sup> عام نامه چون کیاست، شی و لای مهرباب ضحاک ظالمن، بدکارن زوردار اگر بشنوی، ضحاک ناپاک (25) وریزه بچو، تو و یک مأوا چله زمستان، قوس قهار بی جمشید وریزا، و دیده نمین یاوا او سراو، و چشمه ساری پیک فرمان بر، جمشید دی و چم (30) برد و لای ضحاک، پرکفر پرکین ضحاک جمشید بست، پیچاش و درخت فرما نجاران، باوران مشار نجاران مشار، کیشاشان و سر آهی ژ درون، سالار سرهنگ (35) کردشان دوشق، و امر ضحاک آخ و <sup>21</sup> داخ ژ دست، گردون کچباز داد بیداد ژ دست، واجب الوجود ضحاک کرد بنای، ظلم و زور و جور و امر قادر، قدرت بیشمار (40)	جمشید فراری، بگیریان پریم جمشید محبوس کن، باوران و لام مهرباب وات: جمشید! کابل بو خراب ناپاکن ناراست، کینه دل مردار ژنان <sup>18</sup> اسیرن، مردان غلتان خاک تا که کوتاه بو، ای دنگ و دعوا توف تم انگیز، لیل و نهار بی رو کرد و مکان، ملک شهر چین و پای یک درخت، قدیم سالاری جمشید کرد درساخ، ملعون بیرحم شرمنده حساب، بی ایمان و <sup>19</sup> دین چند عتاب خطاب، سیاست سخت جمشید شق بکن، و اره آب دار دست کرد و شیون، عالم کل یک سر برآما جهان کرد، و شوه زرنگ <sup>20</sup> جهان ماتم پوش، غمبار غمناک خاسان مکی گست، زاغ مکی شهباز هستان مکی نیست، نابود مکی بود چنی چهار گوشه، سرهنگان دور نه کتف ضحاک، پیدا بی دو مار ...
--	---

## آوانگاری

1) šānā naqš-i bab, naṛād-i naṛd-bāz .  
pāy šaš-dar band kird, ḥ īla-y dahû-sāz  
nyā pāy-i bāzār, asāsa-y kasās  
dawrān bī wa dawr, farzand-i Mirdās

Mirdās kār-wa-dast, Jamšēd-i ĵam bī  
Mirdās parwāna, Jamšēd čûn šam bī  
farzand-i Mirdās, nām-iš bī Żahāk  
Żahāk-i zālīm, nā-pāk-i šakāk  
5) qaşd-i pidar kird, Żahāk-i bē-pīr  
yak čā kand na rāy, Mirdās-i faqīr  
čand sēf-u sinān, naw čā kird-iš nazm  
wa kušta-y pidar, Żahāk 'azm-i jazm  
Mirdās wast wa čā, Żahāk-i mal'ûn  
baw ħīla Mirdās, kird-iš sar-nigûn  
farmān-i ħaq bī, qazā vu qadar  
Żahāk pidar kušt, ništ-aw ĵāy pidar  
na čahār iṭrāf, ĵahān kird āšû  
pydā bī dawrān, ṭarḥ-i ṭarz-i nû  
10) sarhaṇ-sarkiš-ān, ĵahān tamāmī  
šin wa lāy Żahāk, nā-pāk-i nāmī  
kird-išan izhār, rāzān-i pinhān  
Żahāk sālār bû, kad-xudā-y ĵahān  
Żahāk kird dawā-y, tāĵ-u taxt-i Jam  
Jam-band frār bī, diġ ħam-nāk-i ħam  
gardanā-y gardûn, ħukm ža Jamšēd sand  
Żahāk ništa aw taxt, Jamšēd-i ĵam-band  
kināč-ān-i Jam, yak-ē Arnawāz  
ĥûrī-yān nasab, yak-ē Šaharnāz  
15) Żahāk-i zālīm, har dō wa ĵawr bird



āwlād-ay Jamšēd, qatl-i 'ām-iš kird  
Jamšēd-i jān-nūš, wa kār-ān kāmīl  
frār kird rōy kird, wa milk-i Kābil  
pādišā-y Kābil, Mihrāb nām-iš bī  
yak duxtar-ē dāšt, jamin-jām-iš bī  
wa jamāl-i Jam, duxtar 'āšiq bī  
Mihrāb-šā duxtar, wa Jamšēd baxšā  
wa ḥusn-i rizā, Mihrāb naḥaxšā  
20) šurat-band-i Jam, Žaḥāk kird ārāst  
dāš wa čākir-ān, haft-iqlīm kyāst  
farmān kird-iš muhr, wa qirtās-i sīm  
Jamšēd-frārī, bigērān piṛ-im  
nāma kyānā, šī wa xāš-u 'ām  
Jamšēd maḥbūs kan, bāwar-ān wa lām  
nāma čūn kyāst, šī wa lāy Mihrāb  
Mihrāb wāt-a Jamšēd, Kābil bû xirāb  
Žaḥāk zālim-in, bad-kār-in zur-dār  
nā-pāk-in nā-rāst, kīna-y diḥ-murdār  
25) aḡar bišnaw-iy, Žaḥāk-i nā-pāk  
žin-ān asīr-in, mird-ān ḡaltān-i xāk  
wirēzā bi-čū, tō wa yak ma'wā  
tā ki kūtā bû, ī daḡ-u da'wā  
čīl-ay zimstān, qaws-i qahār bī  
tōf-i tam-angīz, layl-u nahār bī  
Jamšēd worizā, wa dīda-y namīn

rōy kird wa makān, mulk-i šahr-i Čīn  
yāwā aw sarāw, wa čašma-sār-ē  
wa pāy yak diraxt, qadīm sālār-ē  
30) payk-i farmān-bar, Jamšēd dī wa čam  
Jamšēd kird dursāx, mal'ûn-i bē-raḥm  
bird wa lāy Žaḥāk, piṛ kifr-i piṛ kīn  
šarmanda-y ḥasāb, bē-īmān-i dīn  
Žaḥāk Jamšēd bast, pičāš wa diraxt  
čand 'itāb-xitāb, syāst-i saxt  
farmā najār-ān, bāwar-in mašār  
Jamšēd šaq bi-kan, wa aṛa-y āb-dār  
najār-ān mašār, kišā-šān wa sar  
dast kird wa šīwan, 'ālam koł yak-sar  
āh-ē ža darûn, sālār-i sarhaṇ  
bar□-āmā jahān, kird wa šawa-y zaraṇ  
kird-išān dō-šaq, wa amr-i Žaḥāk  
jahān mātām-pûš, ḡam-bār-i ḡam-nāk  
āx-u dāx ža dast, gardûn-i kač-bāz  
xās-ān ma-kiy gast, zāḡ ma-kiy šah-bāz  
dād-i bē-dād ža dast, Wājib-il wiḡūd  
hast-ān ma-kiy nīst, nābûb ma-kiy bûb  
Žaḥāk kird banāy, z.ulm-w zûr-w jawr  
čani čahār-gûša, sarhaṇ-ān-i dawr  
40) wa amr-i qādir, qudrat bē-šimār  
na kitf-i Žaḥāk, pydā bī dō mār.

## ترجمه (نگارش فارسی)

- 1) نراد نردباز نقش بدی فرستاد، حیلۀ نیرنگ باز پای شش در را دریند کرد. بنیاد پریشان‌حالی را در پای بازار گذاشت. دوران در فرمان‌روایی فرزند مرداس (ضحاک) بود. مرداس کارگر جمشید جم بود، مرداس همانند پروانه و جمشید چون شمع بود. نام فرزند مرداس، ضحاک بود. ضحاک ظالم و ناپاک و به‌شک‌آلوده بود.
- 5) ضحاک بی‌پیر قصد پدر کرد و در سر راه مرداس بیچاره چاهی کند. شماری شمشیر و سرنیزه در آن چاه چید. ضحاک به کشتن پدر عزم جزم کرده بود. مرداس در چاه ضحاک ملعون افتاد. ضحاک با آن حیلۀ مرداس را سرنگون کرد. - فرمان حق بود، قضا و قدر بود. ضحاک پدر را کشت و به جای او نشست. او در چهارگوشۀ جهان آشوب برپا کرد. روزگاری با طرح و طرز تازه‌ای پیدا شد.
- 10) تمامی سرهنگان سرکش جهان، به نزد ضحاک، آن ناپاک معروف رفتند، ضحاک رازهای پنهان را برایشان آشکار کرد که ضحاک سالار و کدخدای جهان باشد. ضحاک خواهان تاج و تخت جمشید شد، جمشید جم‌بند با دلی غمناک فرار کرد. گردون‌گردنده حکم پادشاهی را از جمشید گرفت و ضحاک بر تخت جمشید جم‌بند نشست. دختران حوریان‌نسب جمشید، یکی ارنواز و یکی شهرناز (بودند).
- 15) ضحاک هر دوی آنان را به‌زور برد و فرزندان جمشید را قتل عام کرد. جمشید جام‌نوش در هر کار کامل، فراری بود و به سرزمین کابل روی کرد. پادشاه کابل فردی مهربان‌نام بود، او دختر آینه‌چهره‌ای داشت. دختر عاشق جمال جمشید شد و هراسان (شگفت‌زده) از نور لطف خداوند ناطق شد. مهربان‌شاه دخترش را به جمشید بخشید هر چند به حسن رضا این کار را نکرد.
- 20) ضحاک تصویر جمشید را نقاشی کرد، به چاکران داد و به هفت‌اقلیم فرستاد. فرمان بر کاغذ سیمین را مَهر کرد: جمشید فراری را برایم بگیرید. نامه را برای خاص و عام فرستاد: جمشید را زندانی کنید و به نزد من بیاورید. نامه فرستاده شد و برای مهربان رفت. مهربان به جمشید گفت: کابل ویران می‌شود، ضحاک ظالم و بدکار و زوردار است. او ناپاک ناراست با کینه دل‌مردار است،
- 25) اگر ضحاک ناپاک بشنود، زنان اسیر و مردان غلتان خاک می‌شوند،

برخیز و به جای دیگری برو تا این جنگ و غوغا کوتاه شود.  
چله زمستان و قوس قهار بود، شب و روز توفان مه‌آلود بود.  
جمشید با دیده نمناک برخاست و به سوی ملک چین روی کرد.  
به سرابی و چشمه‌ساری در پای درخت کهن سالاری رسید.  
30) پیک فرمان‌بر ضحاک جمشید را دید، آن ملعون بیرحم جمشید را اسیر کرد.  
آن پرکفر پرکینه، آن یب‌دین و ایمان‌شرمنده حساب، جمشید را به پیش ضحاک برد.  
ضحاک جمشید را با عتاب و خطاب، با سیاستی سخت بست و به درخت پیچید.  
به نجاران دستور داد: اره بیاورید، جمشید را به اره آبدار دوشقه کنید.  
نجاران به سر جمشید اره کشیدند. - عالم همه یکسره دست به شیون بردند.  
35) آهی از درون سالار سرهنگ برآمد که جهان را یکسره سیاه و تاریک کرد.  
به دستور ضحاک جمشید را دوشقه کردند. - جهان ماتم‌پوش و غمبار غمناک شد.  
آخ و داغ از دست گردون کژباز که خوبان را بد و زاغ را شاهباز می‌کند.  
داد و بیداد از دست واجب‌الوجود که هستان را نیست و نابود را بود می‌کند.  
ضحاک ظالم با سرهنگان دوران در چهار گوشه دنیا ستمکاری می‌کرد.  
به فرمان قادر قدرت‌بی‌شمار، از کتف ضحاک دو مار پیدا شد ...

### دریافت

جمشید یکی از پادشاهان اساطیری ایران است با ویژگی‌هایی برجسته. یکی از این ویژگی‌ها مرگ درختی اوست. متون اوستایی، پهلوی، فارسی زردشتی، فارسی و عربی در گزارش مرگ جمشید به این نکته پرداخته‌اند. اما سه روایت فارسی زردشتی انوشیروان مرزبان در *روایات داراب هرمزدیار*، روایت نقالی هفت‌لشکر و روایت گورانی شاهرخ کاکاوندی در داستان کلاه و ضحاک بر این ویژگی تأکید خاصی دارند. در این روایت‌ها تنها در صورت پیوستگی جمشید با درخت و اره-کردن همزمان این دو، می‌توان جمشید را از بین برد. در روایت انوشیروان مرزبان، اهریمن و ضحاک جمشید را که درون درختی پنهان شده، همراه با درخت از بالا به پایین اره می‌کنند. در روایت نقالی ضحاک، جمشید را به تخته‌ای می‌بندد و سپس تخته و جمشید را از بالا به پایین اره می‌کند. در روایت گورانی پس از آنکه جمشید گرفتار می‌شود، ضحاک دستور می‌دهد تا وی را به درختی بسته و از بالا به پایین اره کنند.

<sup>1</sup> *spityuremca ýimô-kereñtem.*

سپیتور آنکه تن جم را اره کرد.

<sup>2</sup> *kirānitan i Jam* (اره کردن جم)

<sup>3</sup> *Spitûr ân bûd kē abāg Dahāg Jam kirrēñid.*

اسپیدور آن بود که با ضحاک جم را برید.

<sup>4</sup> جهان بد چو بهشت اندر گه جم نبد آز و نیاز و رنج با غم ...

چنین تا ملک او بگرفت ضحاک بیفکند آن بهشتی شاخ در خاک

<sup>5</sup> بریدند پس درخت شاه جمشید که او از جان شیرین گشت نومید

چو جان را داد شه جمشید آن دم خدا کردش مر او را در جهنم

<sup>6</sup> مزن ازه بر سالخورده درخت که ضحاک ازین گشت بی تاج و تخت

<sup>7</sup> در بعضی از اسفندر ضحاک او را در کنار دریای چین در میان درختی میان تهی یافت و به فرموده او آن دوحه (=

درخت تناور) چمن خسروانی را همان لحظه به اره مع تلک الشجره به قطع رسانید.

<sup>8</sup> این قسمت از روایت پهلوی مقداری مبهم به نظر می‌رسد:

- بهار، 1375:223: تن او به دست آشوبگر دیوان آمد [شاید: تن او را برای آشفتن (= نابودی) به دست دیوان آمد].

- عیفی، 1374:17-18: او را تن به آشفتنی به دست دیوان آمد.

- میرفخرایی، 1367:42-43: تنش به آشفتنی، به دست دیوان رسید.

<sup>9</sup> به جمشید کرد آن زمان دشمنی که او کرد بسیار کبر و منی

پس آنگاه ضحاک آمد پدید به کینه میانش به ازه برید

<sup>10</sup> *Book of Seder nashim: Vol.1, Ch.4. Yebamoth, Folio.49b, P.324-325*

<sup>11</sup> *sanherdrin X. 381:1368*، نک، کریستن سن،

<sup>12</sup> اصل: ترخ ترز

<sup>13</sup> اصل: دعوی.

<sup>14</sup> اصل: و ندارد.

<sup>15</sup> «جم‌بند» صفتی است که در منظومه کاوه و ضحاک شاهرخ کاکاوندی بارها به کاررفته است و می‌تواند به معنای

گردآورنده انجمن باشد:

تا و اچم ثنای جمشید جم‌بند (ص 54)

و عقل و فهم بی، جم‌بند کرد نه پا (ص 59)

شعله‌ش سومای شوق، آفتاب مهتاب سند (ص 60)

نجات دروی کلب، ای بنده دردمند

آنچه کسب و کار، ها نه روی دنیا

پری ویش سازا، جمشید جم‌بند

<sup>16</sup> بنابر گزارش گرشاسپ‌نامه (ص 22، ب 15، 20-22) جمشید پس از فرار به زابلستان می‌رود و با دختر شاه زابل، کورنگ‌شاه، ازدواج می‌کند:

پس از رنج بسیار و راه دراز	بیامد ابر زابلستان فراز ...
بدو خسروی نامور شهریار	شهی کش نبد کس به صد شهر یار
مر آن شاه را نام گورنگ بود	کز و تیغ فرهنگ بی‌زنگ بود
یکی دختری بود کز دلبری	پری را به رخ کردی از دل بری

<sup>17</sup> اصل: و ندارد.

<sup>18</sup> اصل: زنان

<sup>19</sup> اصل: و ندارد.

<sup>20</sup> سیاهی و تاریکی، احتمالا در اینجا به معنای دوزخ به کار رفته‌باشد؛ سیاهی دوزخ (نک، دهخدا).

<sup>21</sup> اصل: و ندارد

#### کتاب‌نامه

- ابن بلخی، 1374: *فارسنامه*، تصحیح: لسترنج و نیکلسن، به کوشش منصور رستگار فسایی، شیراز: بنیاد فارس‌شناسی.
- اسدی طوسی، ابونصر، 1354: *گرشاسپ‌نامه*، به اهتمام حبیب یغمایی، تهران: کتابخانه‌ی طهوری، چاپ دوم.
- افشاری، مهران - مدائنی، مهدی، 1377: *هفت لشکر (طومار جامع تقالان)*، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، چاپ اول.
- اون‌والا، موبد رستم مانک، 1922: *روایات داراب هرمزدیار*، بمبئی.
- بلعمی، ابوعلی، 1380: *تاریخ بلعمی*، تصحیح: ملک‌الشعراى بهار، تهران: انتشارات زوار، چاپ اول.
- بلو، جویس، 1383: «گورانی و زازا» *راهنمای زبان‌های ایرانی*، ج 1، ویراستار: رودیگر اسمیت، ترجمه: حسن رضایی باغبیدی و همکاران، تهران: ققنوس، چاپ اول، صص 555-562.
- بهار، مهرداد، 1380: *بندهش فرنیغ دادگی*، تهران: انتشارات توس، چاپ دوم.
- \_\_\_\_\_، 1375: *پژوهشی در اساطیر ایران (پاره اول و دوم)*، تهران: نشر آگه، چاپ اول.
- پورخالقی چترودی، مه‌دخت، 1387: *درخت شاهنامه*، مشهد: به‌نشر.
- پورداد، ابراهیم، 1377: *یشت‌ها*، تهران: انتشارات اساطیر، چاپ اول.

- تفضلی، احمد، 1344: «تصحیح و ترجمه‌ی سوتکرنسک و ورشت مانسرنسک از دینکرد 9»، پایان‌نامه‌ی دکتری زبان‌شناسی و زبان‌های باستانی ایران، دانشگاه تهران: دانشکده‌ی ادبیات (چاپ نشده).
- الثعالبی، ابومنصور عبدالملک بن محمد نیشابوری، 1963: *غرر اخبار ملوک الفرس*، تهران: کتابخانه‌ی اسدی.
- دابار، ارواد مانکجی، 1909: *صد در نثر و صد در بندهش*، بمبئی.
- دهخدا، علی‌اکبر، 1377: *لغت‌نامه*، تهران: دانشگاه تهران.
- الذینوری، ابی‌حنیفه احمدبن داود، 1960: *اخبار الطوال*، تحقیق: عبدالمنعم عامر، مصر: قاهره.
- راشد محصل، محمدتقی، 1388: «پایان کار رستم در شاهنامه»، فصلنامه‌ی *پاژ*، سال دوم، شماره 3-4، پاییز و زمستان 1388، صص 79-98.
- سرامی، قدمعلی، 1378: *از رنگ گل تا رنج خار*، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- صدیقیان، مهین‌دخت، 1375: *فرهنگ اساطیری-حماسی ایران به روایت منابع بعد از اسلام*، ج 1: پیشدادیان، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، چاپ اول.
- صفی‌زاده، صدیق، 1375: *نامه‌ی سرانجام، کلام خزانة (یکی از متون کهن یارسان)*، تهران: هیرمند، چاپ اول.
- طبری، محمد بن جریر، 1367: *ترجمه‌ی تفسیر طبری*، به تصحیح حبیب یغمایی، تهران: توس.
- عفیفی، رحیم، 1374: *اساطیر و فرهنگ ایرانی در نوشته‌های پهلوی*، تهران: انتشارات توس، چاپ اول.
- فردوسی، ابوالقاسم، 1386: *شاهنامه (ج 1-8)*، به کوشش جلال خالقی مطلق، تهران: مرکز دایره-المعارف بزرگ اسلامی.
- کریستن سن، آرتور، 1377: *نمونه‌های نخستین انسان و نخستین شهریار در تاریخ افسانه‌ای ایرانیان*، ترجمه: ژاله آموزگار - احمد تفضلی، تهران: نشر چشمه، چاپ اول.
- گجری شاهو، امین، 1380: *نوفل و مجنون میرزا شفیع کلیایی (+ داستان کاوه و ضحاک شاه‌رخ کاکاوندی)*، تهران: انتشارات مه.
- *مجم‌التواریخ و القصص*، 1318: تصحیح: ملک‌الشعراى بهار، تهران: خاور.

- 
- مزداپور، کتایون، 1384: «راه آفتاب (بینش کهن ایرانی)»، بنیادهای فلسفه در اساطیر و حکمت پیش از سقراط: هایلند، دریو. ا. ترجمه رضوان صدقی نژاد - کتایون مزداپور، تهران: نشر علمی، صص 475-540
- میبدی، ابوالفضل رشیدالدین، 1361: کشف الاسرار و عدله الابرار، به سعی و اهتمام علی اصغر حکمت، تهران: امیرکبیر.
- میرخواند، محمد بن خاوندشاه بن محمود، 1380: تاریخ روضه الصفا فی سیره الانبیاء و الملوک و الخلفاء، تصحیح: جمشید کیانفر، تهران: اساطیر.
- میرفخرایی، مهشید، 1376: روایت پهلوی، تهران: مؤسسه‌ی مطالعات و تحقیقات فرهنگی، چاپ اول.
- نظامی، الیاس بن یوسف، 1381: کلیات، تصحیح: وحید دستگردی، تهران: نگاه.
- نهاییه‌الارب فی اخبار الفرس و العرب، 1375: تصحیح: محمدتقی دانش‌پژوه، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، چاپ اول.
- یاحقی، محمدجعفر، 1386: فرهنگ اساطیر و داستان‌واره‌ها در ادبیات فارسی، تهران: فرهنگ معاصر.
- Anklesaria, E. T. D., 1976: *Dadistan-i Dinik*, Part I, Pursishn I-XL, Shiraz
- *The Babylonian Talmud*, 1936: Translated: Rabbi. I. Epstein, London.
- Dhabhar, E. B., *The Pahlavi Rivâyat*, Bombay.
- Geldner, K. F., 1889: *Avesta, the Sacred Books of the Parsis*, Stuttgart.
- Mackenzie, D.N., 2005: "Gurāni", *Encyclopaedia Iranica*, vol. 12, New
- Madan, D. M., 1911: *The Complete of The Pahlavi Dinkard*, Bombay.
- Minorsky, V., 1943: : "The Gûrān", *BSOAS* 11, pp. 75-103.
- Modi, J.J., 1903: *Jāmāsp Nāmak*, Bombay
- Pakzad, F., 2003: *Bundahišn, Zoroastrische Kosmogonie und Kosmologie*, Tehran: Centre for Great Isiamic Encyclopaedia.